

- به نام خداوند جان و خرد خانم‌ها آقایان با سلام عرض ادب دارم. هفته گذشته کلیپی رو پخش کردم از امیرا خواننده جوان ۹ ساله‌ای که در اروپا و آمریکا کاملاً شناخته شده و چه باشکوه برای ۱۰۰ هزار نفر آواز می‌خوند. بحثی رو شروع کردیم با آقایان آرش گرگین شاهین نژاد که واقعا بحث سرمایه‌داری بود و تمام نشد. حیفم اومد که امروز برنامه رو شروع بکنم و در مقابل اون کلیپ باشکوه، شکوه یک دو تا بچه ابرونی رو نشونتون ندم. در هر حال اگرچه اون اشک شادی رو به چشم نمی‌آورد ولی ما رو به فکر می‌انداخت که برای اینها چیکار می‌توانیم بکنیم. آقایان آقای کیخسرو آرش گرگین و همینطور آقای شاهین نژاد عرض ادب دارم.

- درود بر شما.

- درود بر شما جناب اخوان ارجمند، جناب گرگین و همچنین هم میهنان گرامی که بیننده برنامه هستند.

- مرسی. هفته گذشته بحثمون به اینجا رسیدش که به رقم‌های نجومی سرمایه‌داری در کشورهای دموکرات و سرمایه‌داران دیگر اشاره کردیم و همین طور به رقم‌های نجومی که گردن کلفت‌های ایرانی، من میتونم بگم گردن کلفت برای اینکه یک همچین سرمایه‌هایی رو به غیر از گردن کلفتی و به زور جور دیگه نمیشه به دست آورد، دارند. بحثمون تموم نشد و مجبور شدیم به خاطر ضیق وقت خیلی زود ببندیم. آقای آرش گرگین داشتند صحبت می‌کردند و راجع به این مسئله و ارقام صحبت می‌کردند و اینکه چگونه ما باید به فکر جامعمون باشیم. اشاره شدش که در آلمان سرمایه‌داری هستش که اگر سرمایه‌شو به تمام، در آلمان بود یا جای دیگر حالا من نمیدونم رقمش، به تمام آحاد جهان پخش بشود به هر کدام یک سرمایه کافی برای زندگی خیلی خوب امروزی به دست میده. آیا واقعا سرمایه‌داری رو باید اینجوری نگاهش کرد که مستقیماً پخش بکنند سرمایه‌هاشون رو بین دیگران یا راه قشنگ‌تری هم وجود دارد؟ آقای گرگین

- بله جناب اخوان مسئله سرمایه‌داری رو با پخش کردن سرمایه میان مردم نمیشود حلش کرد. راه حلش سوسیالیسم هم نیست. سوسیالیسم بخش دیگری از سرمایه‌داری هستش اونجا سرمایه می‌رود و جذب یک سری از دیوان‌سالاری میشود.

بنابراین مشکل نفس خود مالکیت خصوصی بی‌مرز هست که در سرمایه‌داری نهفته است و مفهوم آزادی در نظام دموکراتیک غرب لیبرال دموکراسی مبتنی بر فرد هست. فردی که آزاد هست خود خدای خود هست اصل اصالت فردیت اندویدوالیسم و این فرد بر اساس امکانات خودش میتواند به سرمایه بیمارز برسد. خب وقتی شما امور رو بیمارز می‌کنید بنابراین پلیدی‌ها و پلشتی‌ها هم بیمارز میشوند. در نظام ایران شهری که ما از اون سخن می‌گوییم این به این معنی نیستش که در دوران ساسانیان یا اشکانیان یا هخامنشیان نیز تمام این اموری که ما داریم به اون اشاره می‌کنیم مو به مو اجرا شده است. خیر چنین نیست. مثالی که هفته گذشته دوستمون آقای نژاد زدند در رابطه با یک کفشگر شهروند کفشگر دوران ساسانی خب این آدم دنبال این نبوده است که بیاید از انوشیروان که در شاهنامه هم ذکر شده است این داستان و اتفاقاً کمونیستها و چپ‌های ایران زمین همیشه این رو پیراهن عثمان کردند برای اینکه در ایران آزادی خواندن و نوشتن نبوده است، خیر اینچنین نیست. این کفشگر که یک سرمایه‌دار بزرگی بوده است کسی نبوده است که در مغازه خود و دکان خود بنشیند و کفش تعمیر بکند خیر یک چیزی بوده است مثل صاحب کفش بلا یک سرمایه‌داری بزرگی بوده است که می‌توانسته است سرمایه و هزینه یک سال ارتش ایران رو که اون روز به سوریه رفته بودند همین حلب و حمص امروز که اونجا رو فتح کرد انوشیروان و می‌توانست تامین بکند. انوشیروان گفت خیر بنده نمی‌پذیرم چون ایشون می‌خواست فرزند خودش همونجور که دوستمون گفتند از یک طبقه به طبقه دیگر ببرد. نمی‌خواست که به اون اجازه آموزش و پرورش بدهد یا اجازه خواندن

بدهد. خیر ایشون می‌توانست ده‌ها بزرگمهر رو بیاورد و تبدیل بکند به معلم سرخانه. ایشون می‌خواست فرزندش برود داخل پیشه دبیران و بزرگمهر و انوشیروان بزرگ ...
- بدون آگاهی بدون سواد بدون کوالیفیکیشن.

- نه نه نه. پسری فرزندی دارد که فرزند فرهیخته‌ای هم هستش درس خوانده کتابت بلد هستش منتها نظام ایران بر اساس پیشه‌ها بود. شما وقتی دبیر بودید نمی‌توانستید بروید و موبد بشوید. توجه می‌کنید؟ وقتی موبد بودید در هیربدستان درس خوانده بودید نمی‌توانستید بروید و سرباز بشوید و افسر ارتش بشوید. افسر ارتش یا شهسواران این‌ها در فرهنگستان درس می‌خواندند. آیین سواری یاد می‌گرفتند، ریاضیات یاد می‌گرفتند اوستا رو می‌خواندند. هیربدها در هیربدستان بودند. مردم در دبیرستان درس می‌خواندند و این بچه‌اش در دبیرستان مدرسه شهرش بوده خوانده بوده ولی می‌خواست برود وارد پیشه دبیران شود که این‌ها مأمور امور مالی می‌شدند مأمور تاریخ‌نویسی می‌شدند کارهای متفاوتی داشتند که داخل دیوانسالاری بود. ایشون می‌خواست در حقیقت مرز پیشه‌ها رو بردارد. انوشیروان با اینکه بزرگمهر به او گفتش که بیاید این پول رو بگیریم از این خب این اجازه رو بهش بدیم گفتش خیر طمع نکنید. صبر می‌کنیم پیک می‌فرستیم ایران از ایران پول با خودش بیارد. یک چند هفته دو هفته سه هفته طول میکشد صبر میکنیم و توضیح میده برای بزرگمهر که اگر ما این کار را بکنیم همه چیز میپاشد از هم. بنابراین مسئله‌ای که میخواستم اشاره بکنم و این اشتباه بوده یعنی کسی که در زمان ساسانیان این میزان سرمایه داشته خودش آفت است. وقتی یک نفر یک فرد بتواند تمام ارتش ایران رو ما داریم حتی آسیب‌شناسی می‌کنیم از زمان ساسانیان. وقتی یک نفر بتواند تمام ارتش ایران رو تأمین بکند یک مشکلی وجود دارد. بنابراین تعداد زیادی باید مشکل داشته باشند. یک نفر نمی‌تواند این میزان از سرمایه داشته باشد. بنابراین ما باید به سمتی برویم. راه حل ایرانشهری برای نکبت موجود این هست که انسان‌ها مرز داشته باشند. و این مرز رو دولت باید تعیین بکند. نه اینکه خودش تبدیل بشود به سرمایه‌دار اعظم بلکه این سرمایه‌ای که تولید می‌شود اضافه‌اش پخش بشود در درون زیرساخت جامعه. و این شوق و ذوق برای مردم به وجود بیاد که اون‌ها هم یک سهمی از سود که تولید می‌شود در کل جامعه اون‌ها هم دارند. این با نظم دموکراتیک و با فلسفه غربی همخوانی ندارد. دوستانی که می‌گویند ما برویم دموکراسی درست بکنیم در ایران ذیل این در حقیقت سرمایه‌داری رو پذیرفتند. شما وقتی سرمایه‌داری رو بپذیری همین می‌شود که امروز هست. ما باید به سمتی برویم که میزان مصرف کاسته بشود. ببینید اینگونه که من و شما داریم در اروپا و آمریکا داریم زندگی می‌کنیم در رفاهی که ما هستیم دانشمندان بررسی کردند اگر تمامی ابنای بشر که هفت میلیارد هستند بخواهند در سطحی زندگی بکنند که ما زندگی می‌کنیم نیاز به حدود سه تا کره زمین هست. چون برای تأمین هزینه زندگی ما نوعی که ما در اروپا و در آمریکا بخشی از آمریکایی‌ها می‌کنند نیاز به ده هکتار زمین است. و این رو سرشکن کردند چون زندگی که ما داریم می‌کنیم میزان مصرفی که داریم چه خوراک چه پوشاک چه وسایل نقلیه حدود ده هکتار زمین نیاز دارد و این نیاز به سه تا کره زمین دارد. خب این نشان‌دهنده چیست؟ نشان‌دهنده این که کار از بنیاد خراب است. کار از بنیاد ...

- ماها اسراف زیاد داریم.

- اصلاً این دیگه ببینید تبدیل شده است به مصرف می‌کنم پس هستم. یک زمانی دکارت او مد گفت می‌اندیشم پس هستم. امروز انسانها تبدیل شدند به مصرف‌گرا مصرف می‌کنند و هستند و نام این رو گذاشتند آزادی. خیر آزادی وجود ندارد. شما وقتی در مغازه‌ای می‌روید و دویست نوع شکلات در برابر شما هستش این شکلات‌ها هستند که شما رو انتخاب

می‌کنند. شما نیستی که شکلات رو انتخاب می‌کنید. یک سری امور هستش که جامعه‌شناسان روش کار کردند. بنده از جامعه‌شناسی خوشم نمی‌آید ولی این‌ها رو این مسئله کار کردند. این تبلیغات هستش که ذهن انسان‌ها رو معطوف به خود میکند. گزینش آزادی دیگر وجود ندارد. شما زمانی می‌توانید از آزادی گزینش صحبت بکنید که زرتشت می‌کند که در یک فضای بهنجار به سر ببرید. شما وقتی در یک فضای سرطانی به سر می‌برید میان بد و بدتر و بدترین باید انتخاب بکنی. شما هر کدوم از اون شکلات‌ها رو بردارید شکلاتی که یک بچه برده اون رو در تولیدش سهیم بوده. هر شلوار لی که پوشی یک برده درش سهیم بوده هر ماشینی رو که شما برانید این سوراخ اوزون از بین می‌رود. هر برگه آگهی رو که هر روز باید برویم از توی صندوق پست دریاوریم و دور بریزیم تلمبار نشود درخت‌هایست که دارد از بین می‌رود. این نظام در درون خودش فاسد است. وقتی ما می‌گوییم دموکراسی بد است و باید ایران رو از دموکراسی دور کرد دلایل عینی داریم. دوستانی که می‌گویند خیر دموکراسی خوب است این بخش از حقیقت رو می‌زنند کنار و فقط به اون انتخاباتی که به اصطلاح آزاد هستش و چهار سال یک بار انجام میشه یعنی موضوع رو کاملاً سیاسیش می‌کنند. موضوع سیاسی نیست. دموکراسی سیاست نیست. دموکراسی نوعی از زندگی است.

دموکراسی نوعی از رفتار کردن در درون طبیعت رابطه‌ای بین الانسانی و رابطه بین انسان و طبیعت هستش. این رابطه مغشوش است و هیچ‌گونه هم نمیشود درستش کرد. خود نیز نامش را گذاشتند پایان تاریخ. آقایی هستش به نام فوکویاما که اهل فن می‌شناسند و ایشان در دهه هشتاد کتابی نوشت به نام پایان تاریخ و اعلام کرد که نظم آمریکا که لیبرال دموکراسی هستش پایان تاریخ است و هیچ‌کدام از نظام‌های اجتماعی دیگر طرح کلی‌ای که بتواند با لیبرال دموکراسی رقابت بکند ندارد. بنابراین تمام جهان باید لیبرال دموکراسی بشود و از توی این جریان همون نئوکان‌های معروف بوجود آمدند دور و بر آقای بوش، بوش پدر و بوش پسر که شروع کردند این نظم دموکراتیک رو با هواپیماهای خود و با تانک‌های خود به سراسر جهان گسترش بدهند. ما به عنوان ایران‌شهری می‌گوییم خیر. به قول روسها نیت نمی‌شود. این گونه با جهان رفتار کردن نه کوروشی هستش نه داریوشی هستش نه زرتشتی هستش و نه بزرگمهری هستش. دوستان ایرانی گرایي که می‌گویند کوروش اولین دموکرات جهان بوده است نه کوروش را می‌شناسند و نه دموکراسی را می‌شناسند. کسانی که می‌گویند زرتشت نمی‌دانم لیبرال بوده است خیر همچنین چیزی نیست. زرتشت تنها چیزی که نبوده است لیبرال نبوده است. این مفاهیم تبدیل به یک سری مسائل روزنامه‌نگاری شده. تفکر در ایران زمین تا سطح روزنامه‌نگاری پایین اومده.

روزنامه‌نگار کاری دارد فیلسوف کار دیگری دارد. ایران اندیشمندانش تبدیل به روزنامه‌نگار شدند. شما به عنوان یک نامه‌نگار منظوم شمای نوعی نیست. هر روزنامه‌نگاری هر روزنامه‌نگاری شما یک فضای محدودی دارید و باید یک سری چیزهایی رو تلگرافی به جامعه انتقال بدهید. در جامعه وقتی فلسفه وجود نداشته باشد وقتی خرد ژرف وجود نداشته باشد روزنامه‌نگارها نیز متأسفانه تهی دست می‌شوند چه برسد به زمانی که خود اندیشمندان تبدیل به روزنامه‌نگار بشوند و این مسئله‌ایست که فقط مشکل ایران نیست دوست گرامی. مشکل غرب هم هستش. غرب نیز از پس از جنگ جهانی دوم به این سو دیگر تولید فکر نکرده است. غرب نیز در خودش به انتها رسیده است. نیچه یک زمانی اومد سراسر فلسفه غرب رو غرب رو به قول خودش با پتک پکاند. فلسفیدن با پتک این کتاب نیچه هستش حرف نیچه هستش. غرب تمام شده است. کسانی که می‌گویند ما باید برویم به سمت غرب، می‌گویند ما باید برویم به انتهای بد تاریخ. ایران زمین سر جهان است. مرکز جهان است محل تولید از اندیشه و تفکر بوده است و هنوز نیز قابلیت‌های نامکشف بی‌مرزی دارد برای تولید زیبایی برای تولید حقیقت لیک باید نگاه رو به سمت منابع برد و از اون‌ها استخراج کرد. تا زمانی که ما مترجمین فلسفه غرب

هستیم تا زمانی که مترجمین نظام حاکم غرب به درون خود کشور خودمون هستیم چیزی جز بازجویدن امر بازجویده شده انجام نمیدهیم. بنده فکر نمی‌کنم یک همچین کنش اجتماعی چیزی باشد که انسان‌ها بتوانند به آن ببالند. باید از غرب جدا شد باید دیوار دفاعی در برابر غرب کشید و به عنوان ایرانشهری و به عنوان آریایی سر را بالا گرفت و با صدای بلند سخن گفت. شعار نیست با صدای بلند از درون منابع سخن گفتن هنریست که باید آموخته بشود.

- من چقدر صراحت کلام شما رو دوست دارم آقای گرگین.

- خواهش می‌کنم.

- واقعا لذت بردم به تمام کلامتون که گوش کردم. بریم به شاهین نژاد. شاهین جان شما میکروفون رو در دست بگیر و راجع به مقدمه‌ای که گفتم و مسائلی رو که آرش اشاره کردش ادامه بده.

- سپاسگزارم. وقتی صحبت از دموکراسی میشه یک مشکل اساسی که ما در جامعه ایرانی داریم به خاطر هم‌آمیختگی و اختلاط و امتزاج مفاهیم مختلف افراد فکر می‌کنند که کسی که دارد نقد می‌کند دموکراسی رو دارد آزادی رو نقد می‌کند. آزادی چیزیه، دموکراسی همچنان که دوستمون آقای گرگین اشاره کرد مقوله دیگريست. حتی حقوق بشر دموکراسی نیست. دموکراسی حقوق بشر نیست. اینها هر کدوم یک خواستگاه متفاوتی دارند و هر کدوم در یه جای ویژه‌ای قرار گرفتند. صحبت از آزادی که میشد خب ما برمی‌گردیم وقتی صحبت از ایرانشهر میشد به فرض کنید گات‌های زرتشت نگاه می‌کنیم. زرتشت به عنوان یک اندیشمند یک اندیشمندی هست که به هر حال کسی نمی‌تواند منکرش بشود. خواستگاه فکریش همین سرزمین همین اقلیم ایران است همین فرهنگ است همین حال و هواست میاید در گاتا که به نوعی کهن‌ترین متن باقی مانده برای ما ایرانی‌هاست صحبت از گزینش آزاد می‌کند. گزینش آزاد یعنی که وقتی می‌گه شما با جان و دل سخنان رو بشنوید در موردش بیاندیشید و راه درست رو برگزینید و خطابش هم به مردان و زنان است، دارد به هم‌میهنانش همچین توصیه‌ای می‌کند، وقتی شما همچین حقی رو متصور میشوید برای کسانی که مخاطبت هستند در حقیقت آغازیست برای دادن آن چیزی که ما به نام حقوق بشر البته نه حقوق بشری که امروز تعریف میشد حقوق بشر اساسی می‌شناسیم.

- بشر حقی دارد حقش بر خلاف آن حقی که در غرب بهش داده میشد که قراردادیست، حقیست که طبیعی‌ست. بگذارید این رو من یک کم بازش کنم. وقتی که زرتشت صحبت می‌کند و می‌گوید که شما آنچه را که می‌خواهید رو بشنوید، بخوانید، بیاموزید، بیاندیشید و راه درست رو انتخاب بکنید دارد با نوع بشر صحبت می‌کند. مخاطبش نوع بشر است. مردان و زنان اینجا استثنایی در کار نیست. چون حق طبیعی‌ست. حقیست که با زاده شدن انسان با انسان زاده میشد. همون هنگام نه ولی اعصار بعد شما می‌روید با آتن و بعد آغاز دموکراسی رو در آتن می‌بینید. حق انتخابی متصور می‌شوند برای مردان آزاد صاحب سرمایه در آتن. خب اگر قرار بود حق طبیعی باشد و با انسان همراه باشد باید به زنان هم داده میشد چون زن هم انسان بود. باید به مرد بی‌سرمایه هم داده میشد چون اون هم انسان است. باید به برده هم داده میشد اما می‌بینید نیست. علتش این است که آبشخور اعتقادی که میاید آن حق رای رو می‌دهد به انسان آتنی روی قرارداد اجتماعیست دارد این کار رو می‌کند نه روی روح و جان پذیرش حق برای انسانی که روی کره خاکی زاده میشد و زیست می‌کند. بنابراین برای این حقوق بشر یا حق بشر برای انتخاب برای گزینش ما هم خیلی پیشینه طولانی‌تری داریم هم خیلی عمیق‌تر و جامع‌تر این جریان رو داریم می‌بینیم و تصویر می‌کنیم تا یک قراردادی که در یک سیتی استیت در یک شهر یونانی پا گرفته و امروز روز باعث افتخار و بالیدن خیلی از جوامع غربی بهش. روی مسائل آزادی من فکر می‌کنم که تقسیم این‌ها

آزادی‌های اساسی انسان دموکراسی به عنوان هم یک روش کشورگردانی و هم یک نوع زیست انسان در جای خودش و مسئله حقوق بشر که مختصراً بهش اشاره کردم اینها رو باید جدا جدا نگاه کنیم. متأسفانه این رو شما می‌بینید کسانی که همچنان که آقای گرگین اشاره کرد کارشون تقلید بسیار کورکورانه از ترجمه‌های عمدتاً ضعیف و بی‌روح متون غیرایرانی بوده. برداشتی که کردند یک برداشت بسیار سطحی طوطیوار و مخلوط است. این برداشت‌های مخلوط طوطیوار که عمدتاً عمدتاً اگر هم کارایی داشته در سرزمین و در اقلیم و در شرایط بومی کاملاً متفاوتی با ایران بوده اومده به ویژه در این سه دهه گذشته که به هر حال ایرانی‌ها صاحب رسانه‌هایی شدند در برونمرز و این رسانه‌های برونمرز توانستند به درون مرز هم بروند و بعد رسانه‌های دولتی کشورهای غربی مثل بی‌بی‌سی و صدای امریکا و رادیو فردا و دیگران شده در حقیقت یک خوراک بی‌مزه که جنس ایرانی نمی‌تواند این خوراک رو با معده خودش هضم بکند از مزه اش با مغز خودش بهره بگیرد مرتب تکراری می‌کند که خودش این رو خوب درک نکرده و به اشتباه فکر می‌کند که الزاماً این نسخه‌ایست که می‌تواند اون رو رهسپار کند به خوشبختی و نیک‌بختی. بنابراین وقتی صحبتها میشود پیش از اینکه برخی که شوکه میشوند از شنیدن این سخنان دست به تیرکمان ببرند و تیری رو بخوان به سوی بچه‌های فردوسی دوستان ایران‌شهری پرتاب بکنند محبت بکنند یک مقدار غور کنند یک مقدار بیاندیشند در مورد تفاوت‌هایی که این مقوله‌های متفاوت خودش دارد. اگر کسی فرهنگ ایران‌شهری رو جهان‌بینی ایرانی رو آزادی ستیز بداند من فکر می‌کنم نهایت بی‌انصافی رو در حق خودش و آنچه که اندوخته خودش در طول هزاره‌های گذشته‌اش انجام داده است. چون مستنداتی هست که غیر قابل انکار است که نشان می‌دهد هم در زمینه آزادی و هم به نظر من مهم‌تر از اون در زمینه آزادگی ما جزو پیش‌تازان جهان متمدن عصر خودمون بودیم. صحبت از آزادگی هم شد چون معمولاً متأسفانه خیلیها باز این دو تا مقوله رو هم با هم قاطی می‌کنند. آزادگی شما روحش رو می‌توانید در شاهنامه ببینید. در برگ برگ شاهنامه شما داستان‌های آزادگی عنصر ایرانی رو می‌بینید و آن مقوله دیگر است. آزادی در جاهای دیگر آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی کار، آزادی درآمد، آزادی زیست در سرزمین مشخص این‌ها می‌رود در جای دیگری که ما در همه این‌ها، نمی‌خواهم گزافه‌گویی کنم، نمی‌خواهم منم بزنم به عنوان یه عنصر ایرانی ولی ما با این مقوله‌ها بیگانه نبودیم. چقدر خوب است که در آغاز یک حرکت فرهنگی کسانی که علاقه‌مندند یا با این حرکت با این رستاخیز همراه بشوند یا اینکه نه می‌خواهند منتقدش باشند. دست کم مفاهیم رو از هم جدا کنند در حیطه هر کدام به نقد و بررسی اینها پردازند این یک معضل بزرگ فضای به اصطلاح روشن‌فکری جامعه ایرانی بوده و هنوز هم هست. امیدواریم یک مقداری در حد بضاعت کم خودمون بتوانیم این زمین رو بیل بزنیم شخم بزنیم بلکه بشود به گونه دیگر این زمین تنفس بکند شاید این نهال‌ها جوانه بزنند که ما رو از این گرفتاری در تکرار مکررات بیرون بیاریم.

- اشاره کردی که در سه دهه گذشته ترجمان مقالاتی بودیم و مسائلی بودیم برای جامعه‌مون در حالی که نه بهش احاطه کامل داشتیم نه از کنهش خبر داشتیم. آیا تجددطلبی زمان رضا شاه هم همین نبود؟

- تجددطلبی در حیطه توسعه اقتصادی توسعه آبادانی در کشور مسئله آموزش همگانی وقتی تو این مقوله‌ها شما نگاه می‌کنید چیزیه که باید پشتیبانی میشد نیاز جامعه است هم اون روز هم امروز که باید به این مسائل بپردازد. تغییر لباس فرض کنید حالا تغییر لباس به عنوان یک پدیده تجدد حالا از نظر من حقیر که می‌خواهم منصفانه قضاوت کنم به نظر من هیچ ضرورتی به برای جامعه ایرانی نداشت. شاید در آوردن ابا عمامه‌ها که در دوره قاجار به یک کد البسه در ایران بدل شده بود شاید خیلی خوب بود چون ما ملتی بودیم لباسهای محلی داشتیم و این ردای بلند پوشیدن و عمامه سر گذاشتن

دستار بستن در شهرها که حالت بومی و حالت ایلاتی نداشت یک مقداری شاید چهره ما رو آنچنان که چهره تاریخی ما بود نشان نمی داد. بنابراین در پاسخ کوتاه به پرسش شما جناب اخوان آنچه که مربوط میشد به آموزش همگانی به خدمت سربازی چون اینها چیزهایی بود که به هر حال یک مقدار زیادش نگاه به بیرون بود برای یاد گرفتن و انجامش. به واکسیناسیون نمی دونم بسیار گسترده در ایران به بردن جاده و راه آهن و اینها و از جمله به برکشیدن نمادهای ایرانی آوردن فرهنگستان زبان فارسی و خیلی خیلی چیزهای دیگر، اینها رو به نظر من به شدت باید انجام میشد چنان که امروز هم نیاز به انجامش هست ولی روی برخی از مظاهر تجدد طبیعتاً من ضرورتی نمی دیدم. شاید کشف حجاب لازم بود به خاطر اینکه بی حجاب بودن زن در جامعه یک تابو بود. شما نمی توانستی زن رو به جامعه برگردونی بدون اینکه این روبنده اینها رو از سرش بندازی. عملی نبود نمیشد هم با آموزش این کار رو کرد ۱۰۰ سال هم زمان می برد. هنوز می دونی توی افغانستان همون گرفتاری رو هنوز دارند. باید با زور انجام میشد راه دیگری هم نداشت. همچنان که گفتم برخیش مثل حالا فرض کنید کلاه پهلوی یا عرض کنم خدمتون مسئله کت و شلوار و اینها چرا اینها به نظر من یک مقدارش هم غیر ضروری بود ولی عمده اش چیزهایی بود که اون کشور بهش نیاز داشت. حالا در ادامه بحث بعد از اینکه دوستان آقای گرگین هم صحبتهاشون رو کردند می شود به یک مورد مشخصی فرض کنید از این نگاه غلط و تقلید بسیار کورکورانه و ترجمه ناجور از آنچه که در غرب رخ داده و تحمیلش و تجویزش و نسخه پیچیش برای جامعه ایران پردازم که فکر می کنم موضوع روز هم باشد.

- خیلی دلم می خواهد. خیلی دلم می خواهد. آقای گرگین میام به شما و از حضورتون خواهش می کنم که این سؤالی رو که برای شاهین مطرح کردم مسئله تجدد طلبی رو اگر شما هم بتونید باز بکنید خیلی خوشحال میشم.

- با کمال میل. بنده نظرم یک مقدار متفاوت هستش با دوست عزیز گرانمایه ام. ببینید اینکه چه نام هایی بر مقولات گذاشته می شود و بر پدیده ها گذاشته می شود یک چیز است اینکه خود اون مقولات و پدیده ها و اون نام ها چه هستند امر دیگریست. گاهی نام ها با پدیده ها همخوانی ندارند. ما وقتی از تجدد صحبت می کنیم تجدد امری هستش که تکوین پیدا کرده در بستر فلسفی غرب از انقلاب فرانسه سرچشمه می گیرد اون اوج تجدد هستش. از روشنگری سرچشمه می گیرد و از فیلسوفانی چون کانت و امثالهم که میاد تا به جلو. بنابراین تجدد تعریف مشخصی دارد. اینکه شما در یک خیابان یک جایی که آسفالت هستش آسفالت بکشید خب اونجا رو نو کردی ولی این تجدد نیست. توجه می فرمایید؟ از همین رو نوسازی هایی که در زمان رضا شاه انجام داد هر کس دیگری بود می بایست انجام می داد. حالا چه کم چه بیش. کما اینکه بسیاری از این مسائل قبل از زمان رضا شاه شروع شده بود و اندیشمندانی بودند که می خواستند یک تکانی به وضع بهداشت جامعه بدهند. کمبودهای احساس میشد و این تجدد نیست. تجدد مشکل بسیار بزرگی بر سر ما گذاشته است و جدا کردن ما از سنت است. اتفاقاً امری که بنده کوشیدم در مقالاتم و در یک سری جاهای دیگر بهش پردازم این هستش که دوالیته و ثنویت میان تجدد و سنت که طرح بزرگ فکری صد و خورده ای سال گذشته ما هستش این ثنویت در نفس خود مشکل آفرین است. چون در اینجا در این دوالیته در این ثنویت تجدد رو غرب گرفتند و سنت رو اسلام گرفتند. ما نه این را می خواهیم نه آن را می خواهیم ما به عنوان ایران شهر دارای یک سنتی هستیم به نام سنت ایرانشهری. اگر پا را در آن سنت بگذاریم مسئله ای که بنده مطرح کردم این است تجدد ما ۱۴۰۰ سال پیش آغاز شده است. یعنی اسلام تجدد ایران زمین است. شما وقتی از تجدد سخن می گوید در بستر فلسفیت و فنی ست گسست از سنت است. این یعنی تجدد. شما چه در زمینه یزدانشناسی چه در زمینه سیاست و چه در زمینه مفهوم طبیعت که امریست بسیار مهم چه در زمینه مفهوم دانش و خرد.

پس از فروپاشی تیسپون ما در تمامی این مقولات دچار یک گسست مفهومی بنیادین شدیم. در حقیقت امر نو که با خودش آواری رو به ایران زمین آورد حجاز بود. حجاز مدرنیته ما است. این چیزی که به عنوان مدرنیته غربی در زمان مشروطه به وجود آمد این موج دوم یا سوم مدرنیته است. مشکل ما به عنوان ایرانشهری با مدرنیته در همین است. مدرنیته یعنی بیرون رفتن از سنت. ما تا زمانی که جغرافیای تمدنی خودمون رو، مختصات تمدنی خودمون رو نشانه گذاری نکنیم، میل نزیم و نگوییم این محدوده جغرافیایی اندیشگی ماست این محدوده جغرافیای فکری ما هستش نمی توانیم بگوییم در کجا ایستاده ایم و در کجا نایستاده ایم. امروز ما خیل عظیمی از متجددین داریم که برخی نام خودشون رو می گذارند مسلمان سکولار برخی نام خودشون رو می گذارند سکولار فدرال یا هر اسم عجیب غریب دیگری که برای خودشون می گذارند. از روزن بنده این ها همه از یک جنم اند همه مدرن اند به چه نسبت مدرن هستند نسبت به مفهوم ایرانشهر مدرن هستند. مدرنیته رو در اون چیزی که از اروپا آمده نمی توان خلاصه کرد. بحثی است بسیار ژرف و چندین لایه. مدرنیته ایران با تیغ مسلمان ها وارد ایران زمین شد و سر شاه ایران زمین رو زد و خدای ایران زمین رو که اهورامزدا باشد از سپهر ایران زمین به دور کرد. آتش را خاموش کرد و انسان ها را مجبور کرد که با سر بر زمین بسایند. این مدرنیته ایران زمین هستش. این چیزی که امروز ذیل مدرنیته غرب می آید دنباله مفهومی همون هستش. ما نباید گول یک سری امور شیک رو بخوریم همون چیزی که خدمتون عرض کردم یک سری امور روزنامه نگارانه. وقتی جدی در زمین تیسپون بایستیم کل این داستان چه می خواهد کانت باشد چه ارسطو از یک جنم اند. دوست ما اشاره بسیار مهمی کرد نسبت به مفهوم آزادی که زرتشت بنیانگذار اون بود. ببینید دوستان بنده بر این باور هستم کل فلسفه جهان ذیل مفهوم زرتشت می تواند صورت بندی شود. چون زرتشت به عنوان نخستین کسی برای ما شناخته شده هست که مفهوم انسان فی نفس انسان رو طرح کرد. شما وقتی به آتن می روید انسان معنی ندارد بلکه یک سری آدمی هستند یک سری دو پا که یک سری ویژگی هایی دارند و یک سری حقوقی دارند و یک خیل عظیمی هستش که هیچ حقوقی ندارند. پشت دروازه های پلیس یا همون سیتی استیت، بربریت است. یعنی مرد آتنی، مرد آزاد آتنی برای خودش آنور دروازه ها را بیابان می داند و آنور دروازه ها بربریت تمام بود. امروز نیز آمریکا و امثالهم بیرون از دموکراسی رو بربریت می نامند. یعنی بیرون از نظم موجودی که خودشون آفریدند رو بربریت می دانند. و در اینجا انسان فی نفس انسان تعریف نشده است. ارسطو و پلاتون می گفتند زن ها روح ندارند. توجه می فرمایید؟ زرتشت اومد و انسان فی نفس انسان رو برایش آزادی گزینش به جا آورد. چه این انسان آریایی باشد چه این انسان آریایی نباشد. انسان به عنوان مخلوق اهورامزدا دارای گزینش آزاد هستش میان راه درست و میان راه نادرست. و او هم نیامد بگوید که خب مضمون این چی هستش؟ و بیاید دانه دانه اشاره بکند این بکن و آن مکن. خیر ارجاع می دهد به خرد اهوراداده خرد تو مزدا زات، یعنی خردی که مزدا آفریده و در ماه به واسطه فرشته بهمن، وهمنه به ودیعه گذاشته که با اون اندیشه و با اون فروغ تابناکی که در ذهن بشریت هستش بیاید و بیانیدش و تجربه بیاموزد. خب ما وقتی نزد پلاتون و یا ارسطو می بینیم که برده ها اشیا گویا تلقی می شوند. ارسطو علنا می نویسد برده برده زاده می شود و انسان نیست در حوزه انسانیت قرار ندارد بلکه شیئی ست که به طور اتفاقی گویاست یا فرضا زن ها فی نفسه چون زن هستند فاقد روح هستند. این داستانی نیستش که مال عهد عتیق باشد خیر ادامه پیدا می کند تا زمان کانت فیلسوف بزرگ روشنگری و کانت خب یک مقدار ارفاق می کند. می گوید زن ها روح دارند ولی خرد ندارند. بنابراین زن ها در تعریف کانت نمی توانند موجوداتی اخلاقی باشند. چون کانت بر این باور بود که اخلاقی بودن معطوف به خردمند بودن هستش. زن ها دارای حس هستند و بخشی از طبیعت هستند و زیبا هستند ولی عقلانی نیستند. ببینید این روشنگری هستش. اینکه یک سری مترجم دست اول و دست دوم و دست سوم خود

را به عنوان الیت این جامعه می قبولانند و می آیند و می گویند ما باید برویم غربی بشویم، این ها رو به این جوانان ایران زمین نمی گویند. بنابراین کار رو باید اساسی انجام داد. بازگشت به مبانی و اینکه حق چیست؟ ناحق چیست؟ راست و ناراست چیست. این ها وقتی باز بشوند آرام آرام بیاییم به سمت جلو. موضوع رضا شاه مسئله بسیار بااهمیتی هست. ببینید رضا شاه در مفهوم ایرانیش شاه نبود. رضا شاه یک سردار و یک سپهبد بود یک مرد لشکری بود که عرق عجیب غریب طبیعی نسبت به سرزمینش داشت و در جهانی می زیست که فروپاشیده بود. رضا شاه بهرام چوبین نیستش که در یک پیرامون آریایی زندگی بکند. خواهری داشته باشد به نام گلدوی نمی دونم وزیری داشته باشد که مانند بزرگمهر یا امثالهم باشد. در یک برهوت تاریخی این مرد، اهورامزدا کمک کرد و این مرد سر برآورد یک سری کارهایی انجام داد. این امر رو توانایی های شخصی رضا شاه رو نباید با مفهوم تجدد لکه دار کرد. رضا شاه یک سر و گردن از تجدد ایرانی بالاتر بود. مردی بود در درون خودش دارای ریشه های ژرف آریایی و با اساس اون ریشه ها بود که شروع کرد به این بدنه فرسوده جامعه ایران یک تکانی دادن. بی شک اشتباه انجام می شود. رضا شاه هم اشتباهاتی انجام داد ولی رضا شاه رو به عنوان فاعل تجدد و مدرنیته تلقی کردن بی معرفتی و بی لطفی بزرگ به یک مرد آریایی هستش. نه! تجدد مال روشنفکرها هستش. مال بد بیخ ریش صاحبش.

- بنده البته خدمتون عرض بکنم که توافق کامل دارم با فرمایشات جنابعالی و بنده رضا شاه رو مستوجب تمدن اون زمان نگفتم بلکه اشاره ای می کردم به مسئله ای که گفتید که الیت جامعه اون موقع آگاهی کامل نداشتند، من آوردن تجدد به ایران رو احساس کردم که در بعضی از مواردش اشکال بود. به صحبت خود جنابعالی اشاره می کنم و اون اینکه فرمودید که در زمان سقراط می گفتش که زن ها روح ندارند. خب بعد زرتشت اومد و گفت نه زن ها هم مثل مرد ها روح دارند و یعنی این خودش یک تمدن، یک مدرنیته نسبت به متقدمانش. حالا ما در زمانی که داریم جلو میایم تا به امروز می رسیم آیا ما نباید هیچ چیزی رو به عنوان نوآوری بپذیریم و باهاش کنار بیایم که زندگی بهتری داشته باشیم و فقط، من با اندیشه و خرد کاری ندارم، اندیشه و خرد باید همون سلابتی رو که از قدیم داشت داشته باشد ولی در رفتارهای اجتماعیمون.

- ببینید اخوان گرامی یک نکته تکنیکی رو عرض بکنم. زرتشت حدود هزار سال قبل از سقراط بود یعنی سقراط مدرن بود نسبت به زرتشت و صحبت بنده هم نسبت به پلاتون بود و ارسطو.

- ببخشید پس. من معذرت میخوام من.

- نه اینها هیچ مسئله ای نیستش اصلا مهم نیست. فقط این تفاوت زمانی مهم هستش که ما بدوینیم. ببینید مسئله نو کردن یک چیزی اصلا نو کردن یکی از امور ایرانشهری هستش و در اوستا و در جاهای گوناگون گفته می شود که برویم به سمت نو کردن و تازه کردن جهان با اندیشه باز برویم به سمت تازه کردن جهان. این مفهوم فرشگرد هستش که من اتفاقا یکی از پیشنهادات بنده برای دوستان این هستش که ما یک فرشگرد ایرانشهری رو در حقیقت تبیین بکنیم از لحاظ مفهومی این فرشگرد رو شما همیشه باید انجام بدهید. شما نمی توانید بایستید در تاریخ و بگوئید زمان حرکت نکند. خیر همچین چیزی نیست. موضوع بسیار جدی تر از این مسائل هست. نسبت ساسانیان و نسبت هخامنشیان خب ۷۰۰ ۸۰۰ سال با همدیگر فاصله دارند و در جامعه ایران یک سری اتفاقاتی افتاد که زمان هخامنشیان امکاناتش اصلا وجود نداشت. دانشمندانی بودند اون کاخی رو که ساختند برای کسری خب مهندسین بزرگی در اونجا حضور داشتند ریاضیدان های بزرگی حضور داشتند و ایرانشهر همیشه پایتخت دانش جهان بوده است. ایرانشهر پایتخت نوآوری های گوناگون بوده است. ولی یک چیزی را نباید فراموش کرد. دانش و نوآوری در زمینه اندیشه با تکنیک فرق می کنند. تکنیک هاید گر حرف زیبایی می زند. می گوید تکنیک نمی اندیشد. شما نمی توانید جامعه رو بدهید به دست یک سری تکنوکرات. ویرانش می کنند. همین چهار پنج

میلیون ایرانی که در خارج از کشور هستند و بخش بزرگشون هم دموکرات هستند کافیت که یک خاورمیانه از بین برونند. این مسئله ای هستش که باید بهش پرداخت که بینیم تکنوکرات های ایران چه بر سر ایران آوردند. تکنیک نمی اندیشد و ما نمی توانیم از یک ریاضیدان و یا از شیمیدان توقع داشته باشیم که در کی فلسفی از هستی داشته باشد. جهان بشری جهانیست چندین لایه و انسان تاقار ماست نیست که شما انگشت بزید و دوباره هم بیاید. تاریخ بر روی بشر یک رابطه عشقی، در زندگی یک انسان، از دست دادن یک عزیز، به دست آوردن یک نوزاد، این ها می تواند انقلاب های روحی در یک فرد یا در یک جامعه پدید بیاورد. حال چه این انسان سوار یک شتر باشد چه سوار یک مرسدس بنز باشد. بنابراین این وسیله نقلیه ای که دارد باهاش حرکت می کند با اون انقلاب های روحیش آنچنان مناسبت یک به یکی ندارند. بنابراین ما وقتی می گوییم که ما با مدرنیته مخالف هستیم با نوآوری در زمینه های اجتماعی مخالف نیستیم. برعکس ما باید آنچه که هست رو به معنای اخص کلمه نو بکنیم. نو کردن در باور بنده یعنی بازگشت به سنت. سنت رو شما باید بشناسی و تا زمانی که سنت رو شناسید هر گونه نوآوری چیزی جز انارشی نیست. شما نمی توانید در فرضا مثال می زنم براتون، شما نمی توانید در زمینه ادبیات شعر ایران که بسیار درخت تنومندی هست شما نمی توانید در شعر ایران بیایید نوآوری بکنید، بدون اینکه این سنت رو بشناسید. شما باید بیدل رو بشناسید. سبک هندی رو بشناسید. سبک خراسانی رو بشناسید. وقتی این ها رو شناختید بعد تازه می توانید به خود اجازه دهید که چه بسا یک ساتی متر این چرخ بزرگ رو ببرید جلو. اگر این کارو نکنید می شود همین هچلهفی که می بینید. دادایستها می کردند، یه سنتی بود دادایستها در غرب و این ها میامدند برای اینکه دعوا راه بندازند با قدما روزنامه ها رو پاره می کردند و این واژگانی رو که از توی روزنامه در می آوردند می ریختند رو میز و این ها رو دور هم بعد جمع می کردند تبدیل میشد به شعر. خب این جهان دادایستی جهانی هست که شاید یک لحظه جالبی درش وجود داشته باشد برای خودشون ولی برای خودشون. شما نمی توانید با یک تمدن چندین هزار ساله رفتاری دادایستی داشته باشید. سخن بنده این هستش که مدرنیته ایرانی با ایران زمین رفتار دادایستی دارد. گرفته است و پاره کرده است و ریخته است روی میز حتی نظم و چینش جدیدی هم نینداخته است. ریختند در سطل آشغال. اینگونه نمی شود با یک سرزمین برخورد کرد. بنده بر همین باور هستم که ۱۰۰ سال گذشته تاریخ ایران یکی از تاریک ترین دوره های فکر ایران زمین هست. یعنی ما کسانی رو در زمان قاجار می بینیم که یک سر و گردن از کسانی که در زمان پهلوی به وجود اومدند بالاتر هستند ما در زمان قاجار آدمهایی رو داریم که واقعا به ایران زمین و به ایران شهر اندیشیدند. میرزا آقای کرمانی رو داریم، میرزا فتحعلی آخوندزاده رو داریم و چندین تن از این ها رو داریم و حتی کسانی که در زمان پهلوی به وجود اومدند آموزش دیده مال همان زمان بودند مثالش پورداوود. پورداوود بچه رضا شاهی و بچه محمدرضا شاهی نیستش این ها کسانی هستند که قبل از بلوای مشروطه شروع کردند به اندیشیدن ما چندین شاهزاده قاجار را داریم که میایند و پارسی سره می نویسند و نامه خسروان می نویسند با ورود، این تقصیر رضا شاه نیست تعبیر نشود، ولی با ورود طبقه روشن فکر منورالفکران که بهشون می گفتند به باور من درست شتر مرغ های فرنگی وقتی این ها آمدند دیگر هیچ چیز بر هیچ چیز بند نشد. آدمی مثل صادق هدایت مجبور شد برود و بوف کورش رو در هندوستان چاپ بکند. در دانشگاه هایی که رضا شاه بنیان گذاشت و هرچی توده ای بود از توی اون دراومد بیرون آدمی مثل آقای پورداوود رو حتی تهدید مرگ میکردند، مسخره اش می کردند. بنابراین باید یک مقدار واقع بین بود و حقایق رو همانگونه که هستند دید و گفت مدرنیته ایرانی چه، واسه همین هم هست که همیشه بنده تلاش می کنم که مدرنیته رو از محمدرضا شاه نه ولی از رضا شاه جدا بکنم. اون بدبخت تقصیری نداشت. یک مرد آریایی یک لشکری آریایی بود و عشقی داشت و به حرف یک سری آدم هم گوش

کرد و یک کارهایی هم انجام داد ولی آن‌ها مردمان بی‌بته‌ای بودند. ما باید این داستان این پرونده باید بسته بشود ایرانی‌ها جدی بشوند و وقتی شما جدی بشوید دیگر این نگاه مرعوب نسبت به غرب را نخواهید داشت. غرب در نکبتی هستش که خودش در خودش باید جمع بشود دیگر چه برسد که این نکبت رو ما بخواهیم بیاوریم به سمت مرز مقدسی به نام ایران‌شهر. - حض می‌کنم تفصیلی که دارید. در تأیید فرمایشات شما که راجع به ادبیات مثال زدید بله من هم یک مثال هنری شاید بزنم و اون اینکه پیکاسو قبل از اینکه مدرنیسم و تابلوهای مدرنیسم رو بکشه یک رئالیست کامل بود. کارهاش رو که در موزه‌های اسپانیا آدم می‌بیند دیوانه میشود که اینطور چقدر با طبیعت آشنا بود و تصاویر طبیعی که دارد عین عکاسی هست ولی بعداً مدرنیسم رو آورد. فرمایشتون رو قبول دارم. یک مسئله رو هم اشاره کردید مسئله سیاست و اندیشه سیاسی ایران‌شهری و همین طور سیاستمدار و مدرنیسم که این رو به اضافه مسئله‌ای که شاهین می‌خواست، تصویر همه‌مون داشته باشیم، آقای شاهین نازنین می‌خواست مطرح بکند که فرصتی نشدش می‌گذاریم برای جلسه آینده پس در جلسه آینده راجع به مدرنیسم و سیاستمداران و عامه صحبت خواهیم کرد و همین طور مثالی رو که شما می‌خواستید بزنید و بعد من تمام سؤال‌هایی رو که در اینجا دارم که می‌خواستم امروز مطرح بکنم که نشد می‌گذاریم برای جلسات بعد. خیلی خیلی خوشحالم که در خدمت آقایون هستم و بسیار آموختم. متشکرم.

- سپاس از شما.

- سپاس از شما. خدانگهدار.

- خانم‌ها آقایان افتخاری بود که در خدمت این دو جوان بودم و همین طور شما تا هفته آینده به نام خداوند جان و خرد.